

من مست تو دیوانه، ما را که برد خانه؟

در این پیرانه سر، رویای بازگشت به خانه هنوز از منخرین من نفس میکشد. خانه ای که دیگر بار زیر بمباران است و انگار به فیلمی تکراری نگاه میکنم که چهل و چند سال پیش نیز دیده بودم. در غبار بمباران برخی مانده اند با طرح این سؤال "چه باید کرد؟" کسانی هم فریاد می زنند "این جنگ، جنگ ما نیست"، شازده و دارو دسته اش هم پاکوبان این "فرصت طلانی" اند.

در این معرکه، بازار قافیه پردازانی از قبیل جناب "کامران متین" داغ است. مصاحبه گر رادیو همبستگی از ایشان می پرسد: آیا این معیار دوگانه در قضاوت غرب نیست که تهاجم روسیه به اوکراین را محکوم میکند اما تهاجم اسرائیل به ایران را نه؟ در جواب ایشان میفرمایند:

"اسرائیل میگوید ایران دارد بمب اتمی میسازد و این دفاعی پیشگیرانه است نه تهاجم،... اینها حرف محکمه پسند نیست!"

اول - قوانین بین المللی بسیار واضح میگوید "هیچ دولتی بر اساس پیشفرض نمی تواند به کشور دیگری حمله کند". به اسم دفاع پیشگیرانه چند هزار عراقی مردند؟ مگر جورج بوش دست "ژنرال پاول" یک قوطی آلومینیومی نداد که ببرد در سازمان ملل و بگوید توی این اورانیوم ساخت عراق بوده؟ حتی آشپز خانه کاخ صدام را زیر و رو کردند، هیچی نبود. هدف فقط تغییر رژیم بود.

حوالی دو ماه قبل جناب "نیتان یاهو" به مردم ایران بشارت میداد "بزودی شما را از دست آهریمن آزاد میکنیم!" دو ماه مذاکره اتمی خریدن وقت بود برای ورود بمبها، قطعات یدکی و تجهیزات جنگی. دارو دسته ترامپ بر این باورند که زیر بمبارانهای ممتد، مردم ایران خسته و گشته به خیابانها ریخته و رژیم آخوندها فرو میریزد. بعد هم شازده بعنوان "شیر برخاسته" این جنگل به قدرت میرسد!

بماند که فرمایشات "نیتان یاهو" بدور از عقلانیت است و فراری دیگر بجلو، چرا که اسرائیل ۸-۸/۵ میلیونی که بعد دو سال هنوز نتوانسته کار غزه را به آخر برساند، توان تغییر رژیم در یک مملکت ۸۵ میلیونی را ندارد و دیدیم پای آمریکا به این درگیری باز شد. تکلیف رژیم آخوندها را باید اکثریت این ۸۵ میلیون نفروشن کند و نه قرارومدار "نیتان یاهو" با "ترامپ!"

دوم - کدام محکمه منظور آقای "کامران متین" است؟ محکمه ای که ایشان قاضی اش شده اند یا دادگاه بین المللی لاهه؟ چون این یکی رای به بازداشت "نیتان یاهو" برای رسیدگی به پرونده مرگ دهها هزار فلسطینی داد. این رای مورد پسند امپریالیسم نیامد و سنای آمریکا (تحت کنترل دمکراتها) فرمان تحریم قضاوت را صادر کرد، این سناتورها علنا اعلام کردند دادگاه بین المللی لاهه ساخته شده تا امثال "پوتین" را محاکمه کند نه "نیتان یاهو" را. وقتی ترامپ بر مسند قدرت نشست، پوتین عملا از تعقیب معاف شد و یک پرونده هم بر علیه دادستانی که حکم جلب "نیتان یاهو" را صادر کرده بود ساختند، به جرم "تعدی جنسی" به یکی از کارکنان زن دادگاه!

سوم - اسرائیل بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ کلاهک اتمی از جنس پلوتونیم دارد و زیر نظارت هیچ سازمانی هم نیست. اگر واقعا خطر جنگ هسته ای در خاورمیانه معیار است چرا اسرائیل هم مانند ایران نباید کاسه کوزه هایش را جمع کند؟ این متر کردن با دو معیار است!

جناب "کامران متین" با دادن مشروعیت به این معیار دو گانه میفرمایند که قدرتها قوانین را مینویسند و طبیعی است که خود اجرای آنرا تفسیرکنند! این یعنی قانون جنگل و اگر قرار بود انسان در جنگل زندگی کند هنوز میمونی بود بالای درختی. چیزی که ما را از آن جنگل به تمدن امروزی رسانده باور به عدالتی است که در کفه آن تعقل و وجدان ما سنگ میزان است! نه معیارهای دوگانه حکام.

جنگ ما

"این جنگ، جنگ ما نیست"، شعار لنین بود برای ارتش روسیه تا جنگ را با امپراطوری آلمان پایان داده و نیروها را متوجه سرنگونی تزار کند. سی سال بعد "مائو" برعکس آنرا گفت و وارد جنگ جهانی شد تا ارتش دهقانیش را مجهز به تسلیحات آمریکائی کرده و قدرت را در چین قبضه کند. اگر اصل را رسیدن مردم بقدرت بگیریم هر دو درست میگفتند! "لنین" در ۱۹۱۶ حضور در جنگ جهانی را بدرستی فاقد اولویت انقلاب میدید، اما چند سال بعد، جنگ شد اولویت انقلاب. با پایان جنگ جهانی اول و تسلیم امپراطوری آلمان، ناوگان انگلیس در "کریمه" لنگر انداخت و دیگرچه لنین می خواست یا نه، جنگ جنگ داخلی روسیه شده بود. همان انگلیسی که استقلال طلبان ایرلندی را از اولین درخت دار میزد، بدل به بانی وناجی استقلال طلبان ارمنستان، گرجستان، قفقاز و آذربایجان شد تا از آنها فدراسیونی بر علیه حکومت نوپای شوروی بسازد. اینجا دیگر لنین به جنگ نه نگفت، جنگید. جنگ واقعیتی ست همزاد آدمی. توحشی ساده نیست که ما از غارها با خود آورده باشیم بلکه از تحول آدمی و نظام تولیدش متأثر است.

شعار "نه به جنگ" که برخی از گروه های چپ بیان میکنند، خواستی ست که بعضا برای رسیدن به آن باید جنگید. بهای صلح و رفاه امروز ویتنام را آن "ویتکنگ" پیر زیر بمبارانهای ب-۵۲ پرداخته است. من مبلغ جنگ نیستم و مبارزه مسلحانه را "استراتژی" چپ نمیدانم، فقط "تاکتیکی" در آخرین مرحله انقلاب، شاید. نمونه این تفکر در نزد حکام اسلامی شعار "جنگ جنگ، تا پیروزی" بود که سالها بر رنج مردم ما افزود تا جناب خمینی "جام زهر" را سر کشد. همان جامی که "کیسنجر" بنام امپریالیسم آمریکا در برابر "له دوک تو" وزیر امور خارجه ویتنام در پاریس سرکشید. در بالا بردن این جامهای زهر، ملاک منافع حکام بوده نه بازیابی سیاست خود زیر فشار آرای عمومی. نه حکام اسلامی و نه حکام آمریکا، پشتیبانی برای آرا و منافع خلق ارزش قائل نیستند. این حکام هستند که از جنگها ابزاری برای گسترش قدرت خود ساخته اند والا جنگ انتخاب دوازدهم آدم کوچه و خیابان هم نیست.

میخواهم در این مقطع تاریخی از چپ ایرانی بپرسم: "جنگ ما کدامست؟"

به باور من جنگ ما **توقف چرخه معیوب دخالت‌های آمریکا** ست در ایران! بعد از جنگ جهانی دوم و با رسیدن سرمای‌داری آمریکا به رهبری جهان این دخالت‌ها آغاز شد، حاصل آن هم شرایط فعلی ست: یک روی سکه، خباثت امپریالیسم آمریکاست و روی دیگر خودکامگی و دنانت آخوندها. بازنده این شیرو خط هم مردم کوچه و بازارند. در این میان، چپ ایران هیچ **اجماع اولیه** ای بر یک **برنامه کلی** ندارد. مخرج مشترک این چپ پراکنده، شده شعار و نشر اعلامیه. سردادن شعار "نه به جنگ"، نه سپری و نه درمانی برای زخم دشنه نیز امپریالیسم آمریکا برتن این طفل معصوم است!



چپ در روزگار جوانی من، جنگاور بزرگواری بود که برای آینده می جنگید، برای این طفل.

چرخه معیوب دخالت‌های آمریکا

برای فهم این چرخه معیوب باید به تاریخ هفتاد ساله ایران برگردیم که طی آن آمریکا هرچه خواست کرد و ما بهایش را دادیم. آنروزها، هم و غم سرمای‌داری آمریکا کشیدن پرده ای آهنین بدور شوروی بود و ایران بخشی از آن پرده. کمک‌های مالی آمریکا به ایران منوط بود به پذیرش پیمان نظامی بغداد (بعدها با خروج عراق شد "سنتو") و بازسازی ارتش. کودتای ۲۸ مرداد و ساقط کردن حکومت مصدق را اول انکارو بعدا با این استدلال که او راه رسیدن چپ را به قدرت هموار می کند، توجیه کردند.

پس از "مصدق" سرمای‌داری آمریکا که می انگاشت علت نفوذ آرای چپ در دنیا فقر است، با انجام رفورم از بالا خواست جلوی گسترش چپ را بگیرد. اصلاحات ارائه شده "امینی" بعدها نام "انقلاب سفید" گرفت. شاه خود بزرگ مالک بود و از حمایت فنودالهای ایران برخوردار لذا از این اصلاحات ابراز نارضایتی میکرد تا آنکه سفیر آمریکا با او گفت: "حکم نخست وزیری امینی را امضا کنید والا بی شما این رفورم انجام خواهد شد"، این تهدیدی علنی به کودتا بود.

مسئول اجرای کودتا، فرمانده رکن ۲ ارتش "محمد ولی قرنی" بود، همانکه بیست سال بعد اولین رئیس ستاد حکومت آخوندی شد!

هم برای اجرای اصلاحات و هم برای گسترش ارتش نیاز به پول بود. با چراغ سبز آمریکا در ۱۳۳۹ "اپک" از کشورهای ایران، عراق، عربستان، کویت و ونزوئلا تشکیل شد. به این ترتیب نفت بشکه ای ۳ تا ۴ دلار ایران در آغاز دهه ۴۰ شمسی، ده سال بعد به حوالی ۳۳ تا ۳۴ دلار رسید! این اختلاف سی دلاری را کشورهای صنعتی اروپا و ژاپن میپرداختند و نه آمریکا. آمریکا از بالا بردن قیمت نفت دو هدف داشت؛ اول کاهش رشد اقتصادی کشورهای اروپائی و ژاپن که در دهه ۶۰ میلادی از خاکستر جنگ دوم جهانی برخاسته و رقیب آمریکا در بازارهای جهانی شده بودند. دوم پرداخت مخارج آن پرده آهنین توسط این کشورها، چرا که آنروزها ۵۰٪ بودجه دولت ایران صرف ارتش و خرید تسلیحات (عمدتا آمریکائی) میشد، حال آنکه بودجه آموزشی (مدارس و دانشگاهها) کمتر از ۸٪ بود! بالا رفتن درآمد حکومت شاه از فروش نفت، اثرات عمیقی بر زندگی خرده بورژوازی شهری ایران داشت.

دخالت سوم آمریکا، طرح جانشینی حکومت شاه بود با یک حکومت لیبرال اسلامی. قدرت نظامی و مالی ناشی از پول نفت، از ایران ژاندارم منطقه ساخت و شاه را متقاعد کرده بود که نه پادو بلکه ستون سیاست آمریکا در خاورمیانه است. اوجی در انتخابات سنا به برخی سناتورهای آمریکا کمک مالی میکرد تا نظر لطفشان را بخرد. در داخل اما سرکوب ساواک بود و دزدیهای کلان دربار. شاه تمام احزاب را منحل کرد و بساط حزب رستاخیز را پهن کرد. وقتی امواج اولیه انقلاب برخاست، غرب در اجلاس "گوادالوپ" به فکر روی کار آوردن یک حکومت لیبرال اسلامی بجای شاه بود. آنروزها غرب، اسلام سیاسی را در افغانستان برای مقابله با روسها علم کرده بود و می پنداشت همین فرمول در ایران هم جواب میدهد. دیدیم که غرب در هر دو مورد کنترلش را بر آن اسلام سیاسی شده، از دست داد.

قدرت در "شورای انقلاب" از دو جریان شکل گرفته بود، لیبرالها؛ بازرگان، یزدی، قطبی، بنی صدر... و آخوندها؛ بهشتی، موسوی اردبیلی، طالقانی، مطهری، هاشمی رفسنجانی... و هردو جریان چراغ سبز آمریکا را گرفته بودند.

روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ را هنوز بیاد میآورم. تاریخ شده بود که به محاصره پادگان عباس آباد رسیدیم و رادیو اعلام کرد: ارتش به انقلاب پیوسته و حکومت شاه سقوط کرد. بعد بازرگان در نقش خواستار آرامش شد. من گنج مانده بودم که انقلاب به این سادگی بود و ما نمی دانستیم؟! آنشب دو زاریم نیافتاد، بعد فهمیدم آمریکا میدانست که اگر درگیریها طول بکشد کنترل از دستش خارج میشود و ارتش را ننگ داشت برای فرصت دیگری. اما ارتش در دو موج تصفیه شد (اولی در آغاز انقلاب و دیگری بعد از "کودتای نوژه"). خیلی زود خمینی با تشکیل سپاه و بسیج، بازوی سرکوبش را شکل داد و از کنترل آمریکا هم خارج شد.

دخالت چهارم طرح تهاجم صدام به ایران بود در شهریور ۱۳۵۹. جنگی که ۸ سال طول کشید و چند صد هزار کشته بر جای گذاشت. هدف آمریکا از این جنگ هم تضعیف ایران بود و هم عراق. اما "بهشتی" جنگ را نعمت می دانست (برای حذف مخالفین)!

تا اواسط دهه هشتاد شمسی آمریکا امیدوار به بازبایی نفوذ اش در ایران بود و علیرغم وضع تحریمهای اولیه (منع استفاده از دلار و ضبط ۲۰ میلیارد دلار داراییهای ایران در آمریکا) پس از اشغال سفارت آمریکا، هنوز خبری از منع فروش نفت ایران نبود. بعد از فروپاشی حکومت شوروی، دیگر تاریخ مصرف شعار "نه شرقی، نه غربی" برای سران حکومت جمهوری اسلامی به پایان رسیده بود و جناح سازندگی هاشمی سر نزدیکی به آمریکا را داشت.

آنروزها امپریالیسم آمریکا یک تاز جهان شده بود. بعد از لشکر کشی حکومت جورج بوش پدر به عراق برای آزاد سازی کویت، پسرش به اسم مبارزه با تروریسم (القاعده و طالبان را خود آمریکا پیش تر برای مبارزه با روسها ساخته بود) بدوا به افغانستان و بعدا به عراق لشکر کشید. "ژنرال پاول" در هتل شرایتون "تل آویو" علنا گفت: بعد از عراق نوبت ایران است!

جورج بوش پسر طرح بزرگی برای سلطه آمریکا در منطقه داشت که لیبی و ایران را هم شامل بود. لیبی و داد و ایران هم برای اولین بار (اگر مذاکره دولت بازرگان با برژنفسکی را در الجزایر بحساب نیاوریم) در بغداد به گفتگوی مستقیم با آمریکاییها نشست.

این لشکر کشی ها اما هیچ منفعتی برای آمریکا نداشت و حاصل مخارج بسیار سنگین (چند صد میلیارد دلار)، افشاح "ابو غریب"، احیای قدرت طالبان در افغانستان و گسترش نفوذ ایران در عراق بود. چند سال بعد "کندولیا رایس" با طرح "بهار عربی" آمد که اجرایش را "هیلاری کلینگتون" وزیر امور خارجه دولت "اوباما" بر عهده گرفت.

مخارج طرح "بهار عربی" با کشورها عرب صاحب نفت و گاز بود که "هیلاری کلینگتون" گاه اسم "دوستان لیبی" و گاه "دوستان سوریه" بر آنها میگذاشت. این بهار صادراتی هیچ وقت عارض کویر استبداد این "دوستان" نشد، طوفان ورگبار و سیل اش فقط به لیبی، سوریه و یمن رسید. این بهار از تونس و بعد مصر آغاز شد اما آنجا هم از تندر ابرهایش چند قطره باران نبارید!

مستبد و ژنرال فعلی جای مستبد و ژنرال قبلی نشست، برای عرب کوچه و بازار در این بهار عربی هیچ سبز نشد جز فلاکت.

همزمان حکام پشت پرده آمریکا برای ایران که نسلی از آن در "پانزیر آخوند سالار" گرفتار آمده بود طرح تحریم ثانویه را کلید زدند. در آخرین روزهای حکومت جورج بوش پسر طرحی در کنگره با اکثریت بالای آرا تصویب شد که خرید و فروش نفت ایران را تحریم میکرد. "اوباما" توانست از این مصوبه سنای آمریکا، با محمل فعالیتهای اتمی ایران تحریمی بین المللی بسازد. بدین منظور او به چین (طرف اول تجارت ایران) و روسیه امتیازهایی اعطا کرد تا ۵ قطعه نامه را از تصویب شورای امنیت سازمان ملل بگذراند. جالب آنکه روسیه پول سیستم دفاع هوایی اس-۳۰۰ را هم از ایران گرفته بود و بعد گفت براساس همین قطعه نامه ها تحویل نمیدهم.

"احمدی نژاد" ناخبر اعلام کرد این قطعه نامه ها کاغذ پاره اند اما وقتی خبر شد که وزات خارجه ایران در "عمان" متهاست که با آمریکاییها مذاکره میکند و خامنه ای او را دور زده، "متکی" وزیر امور خارجه اش را در راه سفر به "سنگال" عزل کرد!

این تحریمهای بین المللی، اهرم فشار بر اقتصاد ایران بودند تا بشکل غیرمستقیم خلا نفوذ آمریکا بر ایران را پر کنند. برای دومین بار حکومت جمهوری اسلامی و آمریکا دور میز نشستند تا مسائلشان را به شیوه گفتگو حل کنند. گفتگویی که حدود ۳ سال طول کشید و منجر به "برجام" شد. حاصل آن آزاد سازی بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار پول بلوکه شده ایران و وعده لغو تدریجی تحریم ها بود، درازای تعهد به غنی سازی کمتر از ۳/۷٪ زیر بازرسی و کنترل ویژه آژانس انرژی اتمی به مدت ۱۰ سال.

آنروزها "ظریف" در نهایت بلاهت میگفت: "تضمین اجرایی برجام، شورای امنیت است و این قرارداد عملا در قوانین بین المللی نهاده شده!" اما وقتی ترامپ شد رئیس جمهور، زد زیر برجام و گفت: "اوباما چیزی سرش نمی شد من بهتر بدم". ۳ کشور اروپایی هم با وعده هاشان مدتی ایران را سردواندند تا عاقبت در اواخر ۲۰۱۹ گفتند: "ما برجام را امضا کردیم اما متعهد به اجرایش نیستیم. ولی ایران را به اجرای برجام همچنان مکلف می دانیم!" (بقول عوام علی ماند و حوض خالیش).

با خروج از "برجام" نه تنها تحریمها برگشتند بلکه در عرض یکسال ۷۰۰ تحریم جدیدم اضافه شد. از محموله نفتکشها تا پول موجود در بانکها و آثار باستانی ایران در موزه ها توسط دولت ترامپ ضبط میشد. از تغار شکسته ایران، دولت دزد کره جنوبی هم کاسه لیبی میکرد، کره جنوبی از ترامپ معافیت تحریمی گرفت تا ۶ میلیارد دلار نفت از ایران بخرد و پول آن را به "وون" پرداخت کند. اما بعد زد زیرش و گفت "آمریکا گفته نده!" وقتی ایران درخواست کرد تا معادل آن کالا بدهد، و فحاحه گفت: "نمیشه!"

"بریان هوک" در اپریل ۲۰۲۰ در بنیاد دمکراسی (=استبداد) فرمودند: "ایران در ۳ ماه اول سال روزی فقط ۷۰۰۰۰ بشکه نفت فروخته" این فرمایش نادرست است، بعد از خروج ترامپ از برجام، چین روزانه بین ۲۵۰۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰۰ بشکه نفت از جمهوری اسلامی نفت میخرد و به لحاظ اقتصادی حکومت جمهوری اسلامی را سرپا نگه داشت. خامنه ای از "نگاه به شرق" گفت.

تحریمهای آمریکا خود عامل نفوذ چین در ایران شده و سوای منفعت مالی در خرید نفت زیر قیمت ایران، چینیه‌ها بدشان نمآید ایران شاخی باشد برای آمریکا. عروج اقتصادی چین و قدرت سیاسی ناشی از آن (که به "مولتی لترالیزم" شناخته شده) نه فقط در ایران بلکه در سطح جهانی، چالش‌یست برای آمریکا. این "مولتی لترالیزم" میتواند کمکی به گسترش صف مبارزه با امپریالیسم باشد، اما همچون بخشی از چپ ایران در پنجاه سال پیش نپنداریم مبارزه با امپریالیسم سینه زدن است زیر علم حکومت شوروی یا چین!

اجماع ما

اولویت کار چپ ایران در برابر چرخه معیوب دخالت آمریکا در این مقطع، حصول به **اجماعی اولیه** بر یک **برنامه کلی** است. اجماع متفاوت از **اتحاد** است، اتحاد بر اساس یک **برنامه مشخص** است که در آن هم **اهداف** و هم **ابزار** رسیدن به آن **مشخص** شده. مشکل عمده اتحادیه‌های چپ ایرانی در این بوده که درک واقع بینانه‌ای از نیروی لازم برای اجرای آن برنامه مشخص ندارند و برنامه بزرگی را بر اساس تئوری "پیشگام" ارائه میدهند: ما شروع میکنیم (موتور کوچک)، مردم به میدان می آیند (موتور بزرگ). استارت موتور کوچک **شرط لازم** است، اما **شرط کافی** آمادگی مردم است. بدون کار سیاسی بر بستر عوامل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آنچه که چپ رویش نوشته "موتور بزرگ"، عملاً یک بلوک چدنی بیشتر نیست!

چنین آن کار سیاسی، برای رشد به "رجم دموکراسی" نیاز دارد. چرخش نیروها در ۶۰ سال پیش بسمت مبارزه مسلحانه حکما متأثر بود از نبودن آن "رجم دموکراسی". بدون آن کار سیاسی، حتی اگر در پی نارضایتی داخلی و تأثیر عوامل خارجی به شرایط انقلابی برسیم، حاصل چیزی نیست جز نوزاد ناقص الخلقه‌ای از نوع جمهوری اسلامی.

نمونه گویا (اما ناموفق) از اجماع در تاریخ ایران بعد از جنگ دوم جهانی، "جبهه ملی مصدق" است. مصدق معتقد بود: کلید توسعه ایران دموکراسی ست و برای خلق این دموکراسی قدرت مجلس باید توسعه یابد و قدرت شاه باید محدود شود. مصدق می دانست که آن "موتور بزرگ" هنوز پرداخته نشده بنابراین حزب نساخت که مستقیم به آرای مردم رجوع کند. بلکه از تشکلات مردمی، اجماعی برای توسعه دموکراسی بوجود آورد. تاریخ، "جبهه ملی مصدق" را بخاطر موفقیتش در ملی کردن نفت میشناسد، اما اساس آن بر پی ریزی دموکراسی در ایران بود. درملی شدن نفت، آمریکا مایل به محدود کردن نفوذ انگلیس بر نفت و سیاست ایران بود تا جای پای خودش را محکم کند. توسعه دموکراسی در ایران مدّ نظر آمریکا نبود و از اینرو کمی بعد کودتای ۲۸ مرداد را ترتیب داد.

اجماع اولیه چپ بر شعار "**دموکراسی و عدالت اجتماعی**" میتواند یک شروع باشد. یک طرح کلی که با افزودن عناصر دیگر به آن تا طرح پیشنویس قانون اساسی حکومت بعدی ایران میتواند بسط یابد. چپ ایران یک پارچه نیست، نمیخواهم به گسلهای سیاسی بپردازم اما مجبورم به اختلاف جغرافیای امروز آن اشاره کنم: چپی که در خارج ایران نشسته و چپ درون ایران.

چپ خارج از کشور مهره ایست بیرون از صفحه شطرنج ایران، بنابراین حیطه کارش محدود است بکارهای: فرهنگی، تحلیلی، تبلیغی و کمکهای مالی بداخل (مثل کمک مالی به خانواده های زندانیان سیاسی). تجربه کفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج بیانگر چند واقعیت است برای چپ خارج نشین امروز:

- یک اجماع در بیرون از ایران تأثیر محدودی بر تحولات داخلی ایران دارد، در این تأثیر غلو نکنیم
- اجماع یعنی کار بر آنچه که همگی بر آن توافق داریم پس دعوای خطوط سیاسی چپ را به آن وارد نکنیم

چپ درون ایران را میتوان به دو گروه تقسیم کرد. گروه اول افرادی معدود از نسل قدیمی که تجربه و قدرت تحلیل شرایط را دارند و زانویشان هنوز زیر فشار آخوندها به لرزه نیافتاده! گروه دوم جوانترند و در جریان اعتصابات کارگری و یا مبارزه مدنی، بگونه خود جوش شکل گرفته اند. بر این امید بسته ام که پرچم مبارزه بر زمین نمی ماند، اما علیرغم آنکه آن موتور بزرگ پرداخته تر از دهه ۳۰ و ۵۰ شمسی قرن قبل است، این بار این موتور کوچک است که غرغر میکند اما استارت نمیزند!

برای تبیین موضوع، به جریان "زن زندگی آزادی" بنگریم. در ۱۳۱۴ رضا شاه تحت تأثیر "آتا ترک" تصمیم به کشف حجاب گرفت و **ویزور** چادر از سر مادر بزرگهای ما برداشت و اسمش را گذاشت تجدد. حدود ۴۵ سال بعد، خمینی **پزور** همان چادر را دوباره بر سر زن ایرانی کرد و اسمش را گذاشت عفاف! طرح قضیه کلا غلط است؛ نه نبودن دو متر پارچه بر سر زنی دلیل تجدد است و نه بودن آن دلیل عفت! خمینی و رضا شاه هر دو مستبدند، این با نعلین و آن با چکمه. هیچکدامشان از زن ایرانی نپرسید: **نظر خود تو چیست؟** "استبداد مذهبی ولی فقیه" برادران ارشاد و خواهران حجاب بان را به خیابانها میفرستد تا با زنان ایرانی گلاویز شده و بگویند: حجاب زن فویتراز مشت من است، حالا کدامش را میخواهید؟ مشت یا حجاب را! جمهوری اسلامی حاکمیتی ست به لحاظ تفکری ورشکسته که حتی درک نمیکند اولویتش فرستادن خواهران حجاب بان به مرزهاست تا "موساد" نتواند کارخانه پهباد سازی وارد ایران کند.

شعار: "فراندم برای حجاب" میتواند حکومت آخوندها را بچالش کشیده و با شروع مبارزه ای مدنی مردم را به میدان بیاورد. تا اینجا چپ ایرانی فقط به تکرار شعار فمینیستی "زن زندگی آزادی" بسنده کرده. **عدالت اجتماعی** اساس تفکر چپ است، که تبعیض جنسی و نژادی را رد کرده و حقوق مدنی یکسان را برای آدمها در نظر دارد. این **عدالت اجتماعی** هم برای زن و هم برای مرد این جامعه فرصت زندگی و رشد عرضه میکند. اما جا انداختن این عدالت در جامعه نیاز به دموکراسی دارد. در این مورد خاص، رجوع به آرای مردم کلید آن دموکراسی است.

و ما هنوز دوره میکنیم شب را، روز را با طرح سؤال "چه باید کرد؟". در این هزار راه ابهام تا به خانه، پاسخ خود سئوالیست: "چپ ایران در برابر این حاکمیت ورشکسته، چه برنامه عملی دارد تا نارضایتی ها را به جنبشی مردمی تبدیل کند؟"